

کارگری خپه ه

سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان

فبروری ۲۰۰۶

شماره پنجم

ماهنامه سیاسی- خبری

به پیشواز هشت مارچ

پندار مردسالارانه

افسانه خاشع

من از جامعه ی می آیم که ننتها از نگاه اقتصادی بلکه از نگاه فرهنگی خیلی فقیر است. نصف این جامعه فقیر را زنان تشکیل می دهند، نصف جمعیتی که هیچ نقشی در جامعه ندارد و این مردان اند که ننتها "کار اندیش" جامعه بلکه از زنان هم استند. مردان صاحب زنان اند.

بقیه در صفحه ۲

کمیته اجرائیه از تمام کادرها و اعضای سازمان رفیقانه می خواهد که با احساس مسؤلیت انقلابی و کمونیستی در جهت بکار بستن تصامیم در عمل تلاش ورزند. برای نجات از بربریت نظام سرمایه داری بشریت آترناتیفی جز سوسیالیسم ندارد.

زنده باد سوسیالیسم!

کمیته اجرائیه سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان
25 جنوری 2006

اطلاعیه پایانی نشست کمیته اجرائیه سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان

در روزهای 21 و 22 جنوری سال جاری جلسه کمیته اجرائیه سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان در یکی از شهرهای سویدن، با شرکت همه اعضای آن برگزار گردید.

جلسات دو روزه عمدتاً به بررسی و تنظیم امور تشکیلاتی و داخلی سازمان اختصاص داشت و در نتیجه تصامیم لازم جهت تسریع و بهبود فعالیتهای سازمان در همه زمینه ها اتخاذ گردید.

برگزاری کنفرانس سراسری سازمان در نیمه دوم سال جاری، تنظیم روابط داخل کشور و ایجاد میکانیسم تماس با سازمانها و نهادهای کارگری از جمله تصامیم مهمی بودند که در این نشست به تصویب رسید. در ضمن در این نشست برنامه آموزشی سازمان، برنامه ایکه با مرور زمان باید تکمیل گردد، نیز به تصویب رسید. یکی از تصامیم مهم دیگر تهیه موازین و برنامه کاری بخشها و کمیته های مختلف سازمان بود. طبق قرار مصوب این نشست مسؤلین کمیته ها و واحد های تشکیلات پس از تهیه موازین و برنامه های فعالیت آنها در اختیار کمیته اجرائیه قرار خواهد داد.

نشست کمیته اجرائیه پس از انتخاب مجدد بصیر زیار به حیث مسؤل کمیته و فهیم آزاد به سمت معاون آن، در فضای شاد و رفیقانه به پایان رسید.

چرا کارگری خپه؟

ح. بریالی

سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان تا کنون چهار شماره از نشریه سیاسی- خبری کارگری خپه را در جنب نشریه تیوریک عصر جدید منتشر کرده است.

بقیه در صفحه ۱۱

مذ هب دموکراسی

شمیر هادی

دموکراسی کلمه ایست از ریشه یونانی و حاصل جمع دو کلمه متناقض مردم و حاکمیت و بعنوان سلیقه و روش مشروعیت، قوام و دوام حاکمیت استبدادی مدافع تولید برده داری نیز برای اولین بار در یونان تجربه شد.

بقیه در صفحه ۳

فقط انتقاد از افراد کافی نیست

زر قافروغ
صفحه ۹



غاده جمشیر، فعال حقوق زنان در مصاحبه با تلویزیون العربیه:

مذهب، ترویج کننده ی تجاوز جنسی به کودکان

برگردان به فارسی: ظاهر اطهری

صفحه ۱۰

جنگ در قلمرو امپراتوری

کاوه امید

شبح جنگ جهان را فرا گرفته است و بگونه دایمی سیمای صلح زمان ما را نه تنها کمرنگ نموده بلکه جداً متاثر ساخته است. همه جا سخن از ترور، تروریسم و تداوم جنگ است. ادامه صفحه ۴

ادامه: پندار مردسالارانه

زن در باور غالب بر افکار و آراء این جامعه مردسالار انسان بشمار نرفته، بلکه جز اموال تحت تملک مرد به شمار می رود. در فرهنگ ما زن چه تحصیل کرده باشد چه بیسواد مسئول امور خانه است. غذا پختن، تمیز کردن، لباس شستن، بچه داری و... تنها عرصه از فعالیت بی مزد است که مربوط زنان می شود. شوهر چه بیکار باشد و یا شاغل، در کارهای مربوط به امور خانه کمک نمی کند، چون بر مبنای تقسیم جنسی فعالیت اجتماعی، پرداختن به این امور، بدلیل پست پنداشته شدن آنها و هم بدلیل مکان پستی که زن در این پندار دارد، مایه شرمساری و سرافکنده‌گی مرد تلقی می شود. بر مبنای همین باور است که اگر مردی به امور خانه اش همکار همسرش باشد به او می خندند و یا او را زنیچه خطاب می کنند.

وقتی که مرد از کارش به خانه برمی گردد، همسر، خواهر و مادر مکلف است تا برای او غذا و نوشیدنی آماده کند. در غیر آن صورت مرد عصبانی شده داد و فریاد راه می اندازد "از صبح تا حالا چه کار می کردید، شما زن ها به جز غیبت گفتن یا آرایش کردن دیگر کاری ندارید" و در بیشتر موارد دست به اعمال خشونت زده و آنها را بجرم تعلل در انجام خدمتگذاری مورد ضرب و شتم قرار می دهد.

وقتی که بحثی از فرهنگ مردسالار و ستم جنسی می شود، مردان "غیور" با ناراحتی خاصی در دفاع از موقعیت برتر شان اظهار می دارند و می گویند: موضوعات مهم دیگری است که می شود راجع به آنها بحث کرد، این موضوع خیلی پیش پا افتاده است، یا با تبختر تمام می گویند که در جامعه ما مردها کجا آزاد استند و حق و حقوق دارند که زنان داشته باشند. شما می خواهید با دامن زدن این حرف ها زنان را وسوسه کنید.

فراموش نشود که باور مرد سالار تاریخاً ساختارهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را از زاویه موقعیت و منفعت جنس مذکر تعریف کرده است. کودکان در متن این باور غالب است که چه در محیط کوچک خانواده و چه در عرصه اجتماع، تمایز جنسی و برتری و والاتر بودن یکی بر دیگری را می آموزند.

این ارزشها، ارزشهای نورماتیف استند. مذهب، سنت و ... آنها ازلی و ابدی تعریف کرده است. بنابراین و با تاسف زنان هم این تعریف و ارزشهای نورماتیف را پذیرفته اند، تنها پذیرفته اند بلکه خود نیز بنوعی مرد سالار اند. وقتی که زنی از کنیزی و دست دو بودن خودش بعنوان یک ارزش دفاع می کند، رنج آور است. هرگاه زنی به موقعیت برده و ارش معترض شود و از خود دفاع کند و به رمز بردگی و راه رهایی خودش پی برده باشد قبل از هر کس دیگری از جانب زنان مورد سرزنش و شماتت قرار می گیرد. اگر گوسفند وار به این همه اجحاف گردن بگذارد، حقارت و ستم جنسی را بی پذیرد، زنی خوب، نیکو و "پدر کرده" است. چنانچه اشاره شد زن در این باور انسان محسوب نمی شود و اگر هم ارزش انسانی برای زن قابل شوند آنها انسان کامل و همپراز مرد نمی دانند. اگر ابراز حرمتی هم صورت گیرد به این گفتار تکراری همیشه آشنا بسنده می شود که: " زن مادر است، مادر را باید ستایش کرد."

البته باید تصریح شود که باور مردسالار پدیده محلی و مختص شرایط و اوضاع خاص افغانستان نیست. چنانچه در سطور فوق هم اشاره شد آنچه این باور را از خود ویژگی در میان افغانها برخوردار می کند آن است که فرهنگ مردسالار بعنوان یک ارزش و اصالت به گونه ی متفاوت حتی در دل تمدن غرب نیز در مجامع افغانی مورد تقدیر قرار می گیرد. و بر همین مبنا هم است که با وجود وضعیت متفاوت زندگی در جوامع غربی، زن ستیزی و مردسالاری بعنوان سنت پسندیده آبائی و اجدادی کماکان مورد اجرا قرار می گیرد. کم نیستند زنانی و دخترانی که قربانی این ارزش های محصول عصر توحش بشر می شوند. زنان از جانب شوهران، پدران و برادران شان مورد اجحاف و ستم قرار گرفته و حتی تهدید به مرگ می شوند و این زنان جرئت شکایت را هم بدلیل ترس یا بدلیل پذیرش و تمکین به باور های مردسالار حاکم ندارند. با اندوه فراوان باید یاد آور شد که این باورها و اعتقاد به آنها چنان نهادینه شده و طبیعی جلوه کرده اند که علیرغم ابراز وجود زن در میدان مجادلات اجتماعی، هنوز خود زنها در مبارزه با مردسالاری و ستم جنسی اعتماد بنفس ندارند و بدین طریق خودشان از خود سلب صلاحیت می کنند.

وقتی که جامعه یک جامعه مردسالار است،

زنان را نیز بر همین منوال می خواهند ارزشیابی نمایند و آنها را با صفات مردانه تعریف می کنند. اگر که زنی کار قابل قدری انجام داده باشد، جهت قدردانی، که البته کمتر این ارفاق در مورد زنان روا داشته می شود، می گویند او زن مردانه ی است. در فرهنگ مردسالارانه تمام خصلت های خوب از آن مرد است و تمام خصلت های بد از آن زن است.



parastood.com

تفکر مردسالار فراگیر و گسترده است و روشنفکران از آنجمله روشنفکران چپ افغانستان نیز از آن میری نیستند. به درجاتی و به سیاق روال کلی این نگرش به نوعی به همان قوت و قدرت عمل می کند. وقتی که یک مرد روشنفکر "چپ" با آب و تاب دم از دفاع از حقوق زنان می زند، در زندگی واقعی اش شاید سرسوزنی هم به آنچه که می گوید، عمل نکند و از هر مردسالاری مرد سالارتر باشد.

در بحث با دوستی از او سوال کردم که شما در حالیکه از رعایت حقوق زنان و رفع ستم جنسی صحبت می کنید چرا خود در این امر در اجتماع کوچک خودتان یعنی خانواده عمل نمی کنید؟ در پاسخ به من چنین در افشانی کرد: "ما چقدر دیوانه استیم که از حقوق شما دفاع می کنیم"، "با این فرهنگ لعنتی بزرگ شده ایم زمان می طلبد." من در نیت انسانی این دوست و دیگران شکی ندارم.

بقیه در صفحه ۸

ادامه: مذ هب دموکراسی

یکی از نخبگان مفسر و بعد هم منتقد دموکراسی افلاطون (347-427 ق م) اشراف زاده آنتی است که پرچمدار خرافات ایدئالیستی در برابر نظرات و مواضع علمی دانشمندی نظیر دموکریته بود. وی که از برکت تولید برده داری امکانات تفکر و اندیشه مییافت، نتنها مداح استبداد استعمارگران اسپارت در آتن بود بلکه در راستای حفظ و استحکام برده داری تفسیر حکومت "نخبگان" خود را بعنوان مشروعیت دموکراتیک حاکمیت آنان توجیه میکرد.

این معلم متافزیک که تا بقای ستم طبقاتی از شهرت نخواهد افتاد، حتی جامعه کامل ایدئال خود را نیز به سه طبقه: پاسداران یا حاکمان، سربازان و کارمندان دولت و تولید کنندگان بی تعلیم عامی، خشن و وحشی تقسیم مینمود. تعریف وی از مردم دارای حق مشارکت و دخالت دموکراتیک در قدرت نیز همانند دیگر تعبیر ضد بشری متداول زمانش عبارت از افرادی خودی، مستقل، بالغ، مالک، تمدن، متأهل و مذکر بود. چنانچه تا قرن‌ها بعد از وی نیز وارثین طبقاتی اش حتی در بسیاری از جوامع اروپایی زنان، فقراً و برده های رنگارنگ دیگر را جزء مردم حساب نمیکردند. و با همین منطق قرون وسطاییست که امروز هم پناهندگان، مهاجرین و دیگر شهروندان فاقد تابعیت یا هزاران سیاه پوست مناطق جنوب ایالات متحده آمریکا نیز مردم پنداشته نمی شوند. یعنی درحالی که مقوله مردم اساساً شامل تمام طبقات، اقشار، گروه ها و افراد جامعه اند که به درجات متفاوتی تحت استثمار و ستم اجتماعی قرار دارند، با منطق طبقات استثمارگر و ایدئولوژیهای آنان مردم در طول تاریخ شامل همه چیز زمینی و آسمانی میشد مگر خود همین مردم.

بهر صورت بسیار طبیعی بود که دانشمندی با چنان تعلق صریح و محکم به تولید برده داری، قبل از تحقق محال خرافه دموکراسی از آن روگردان شده و مثلاً ارسطو استخراج تفسیر حاکمیت نخبگان را از آن با نبود توان و دانش در توده های محروم جامعه توجیه کند. اما آنچه از طرح دموکراسی عنوان میشد، دخالت دادن آراء و اراده مردم در حکومت بود نه آفریدن حاکمیت. چه گویا با دخالت دموکراتیک مردم حاکمیت دولت تحت

نظارت قرار گرفته، برپای نگه داشته میشود و کلیت ساختار اجتماعی - سیاسی موجود برسمیت شناخته شده و تضمین میشود که دست نخورده باقی بماند. بنابراین در حالیکه حاکمیت بخصوص بعنوان اشتغال عده ی محدودی از افراد جامعه متناقض با آراء و اراده مردم است، دفاع از نظم موجود آرمان دموکراسی میباشد. ولی با آنهم این دموکراسی را اعم از شکل مستقیم یا مشارکتی (رادیکال) اش با طرح تأمین مشارکت عمومی بر کلیه امور تصمیم گیری و اجرایی یا حاکمیت مستقیم مردم، دموکراسی کلاسیک لیبرال و دموکراسی نمایندگی یا پارلمانی با حق ویتوی پارلمان و فیصله های آن، همه را مطلقیت قرون وسطا بلعید. اما بار دیگر در قرون 18 و 19 بود که این حقه عوامریبانه را سرمایرداری از زباله دان تاریخ به ودیعه گرفته و در راستای باز کردن قید و بندهای قرون وسطایی از دست و پای خود آنرا بکار برد. تولید سرمایرداری که نیازمند برداشتن محدودیت های فراراه رشد و تسلط اجتماعی خود بود، بدون چنین شگردها اغواگرانه نمیتوانست طبقه کارگر و توده های مردم را درین راستا رایگان بخدمت بگیرد.

بورژوازی ازین طریق به مقام حاکمیت جامعه دست یافت، دولت را تصرف کرده اراکین و نهادهای حاکمیت مشترک همه طبقات استثمارگر را با سرخاب و سفید آب تمدن و دموکراسی آراست. اما سرانجام آبخور طبقه کارگر تجدید و تشدید همان ستم طبقاتی به اضافه پرداخت کفاره سرکوب خونین بود. بورژوازی درست در ماه عسل مشارکت قدرت با قرون وسطایی ترین طبقات، نهادها و مناسبات متکی بر مالکیت استثماری وسایل تولید، با خون ده ها هزار کمونار پاریس بر تارک تاریخ جامعه بشری نوشت که تومور خبیثه سرمایرداری همان انگل برده داریست اما بسیار محیل تر و فوق العاده درنده تر از آن. و طبقه کارگر در پایان تند یک صبح کاذب نتنها سیاهی دام دموکراسی بلکه مرز خونین طبقاتی خویش را با بورژوازی صرفنظر از شاخص های خورد، بزرگ، خودی، ملی و کمپرادوری آن نیز دریافت.

حال در راستای کاوش بیشتر ریشه های تناقضات ذاتی کیمیاخته دموکراسی به تذکر نکات مؤجز زیر میپردازیم: مسلماً کاربرد و ساختن افزار کار انسان را از حیوانات دیگر متمایز ساخت. وی اشیاء پیرامون خود را بکمک همین افزار مطابق به نیازمندی هایش تغییر میدهد. اجرای این عملیه یعنی تولید،

بدون اجتماعی بودن زندگی انسانها هرگز ممکن نیست. بنابراین عملیه تولید یک پروسه اجتماعی میباشد. کاربرد و ساختن افزار به تنهایی در هر سطحی از رشد و تکامل خود صرفاً بعد تخنیک تولید را مشخص میکند، در حالیکه امر تولید مستلزم برقراری روابط اجتماعی بین انسانها نیز میباشد.

روابطی که بر علاوه جایگاه افراد جامعه را در ساختار طبقاتی آن نیز معین میکند. ازینجا برمیآید که تولید دارای دو بعد تخنیک و اجتماعی میباشد. در بعد اجتماعی تولید از رویش بهره کشی ظالمانه از انسان تا کنون، طبقه طفیلی جدید محصول اضافی مؤلدين نعمات مادی را با تکیه بر مالکیت استثماری بر وسایل تولید از وی می رباید. این طبقه استثمارگر بغرض بقای خود در مقام حاکمیت جامعه و حفظ توازن غیرعادلانه اجتماعی نیازمند ارگانی سرکوبگر و مستبد بود. این ماشین سرکوب اکثریت جامعه یعنی دولت ایجاد شد.

بقیه در صفحه ۶

اگر مایلید چنین آزادی خواهی و برابری طلبی در خارج و داخل افغانستان تقویت گردد، اگر به آزادی انسان و برابری کامل زن و سوسیالیست های کارگری افغانستان پیوندید!

Asre-Jadid

<http://www.asrejadid.org>

E-Mail:

editor@asrejadid.org

post Giro:

1034513-0

402 58 Gothenburg

Sweden

ادامه: جنگ در قلمرو...

حملات انتحاری در همه جا، حتی در کشورها و مناطق امن جهان، بمباران هوایی، حملات زمینی، شلیک موشکها، حمله به مناطق مسکونی، تجاوز به همه جای گیتی بدون مجوز قانونی و رعایت موازین حقوق بشر، وضعیت غم انگیزی است که در پیش چشممان ما تجسم پیدا نموده است. جهان در وضعیت جنگ قرار دارد. اما صورت این جنگ با گذشته متفاوت است.

جنگ و وضعیت دوران ما

اما جنگ چیست؟ و تفاوت‌های آن با جنگهای عصر ما چگونه است؟

هر چند نوشتن در این رابطه نیاز به تحقیقات گسترده‌ی دارد و در حوزه پژوهش کارشناسانه است. این مقاله ادعای از دست ندارد بلکه به طرح سیاسی جنگ و مفهوم آن در اوضاع کنونی جهان و گلوبالیزاسیون خواهد پرداخت. در این مقاله کوتاه سعی خواهم کرد تا بحثی را حول این مسله مطرح نمایم.

بنابراین بیجا نیست که اشاره کوتاهی به مقوله جنگ نمایم. در فرهنگ لغات وبستر، مقوله جنگ اعلان و آغاز به درگیری مسلحانه (فرهنگ فلسفی 1997) میان دولت‌ها یا ملتها تعریف شده است. بنابراین جنگ يك نوع رابطه است، يك نوع آرایش نیرو میان دولت و دولت می باشد. در جای دیگر جنگ "وضعیت سازمان یافته ای است که ستیزه و نبردهای جمعی را آغاز می کند" تعریف میشود. (برادران کرازو، شورشی، ۱۱ جلد چهارم).

توماس هابز یادآور شد که جنگ يك طرز تفکر است؛ حالتی که حتی ممکن است در آن، عملیات به وضوح دیده نشود. یکی از مسایل که از اهمیت جدی برخوردار است سوالیست که ناپولیون اظهار میدارد. وی می گوید باید بدانیم که «هدف از جنگ چیست؟» (موران، س. 1. 2001). از نظر موران این مسئله بخاطر مهم است که جنگ شرکت اجتماعی سازمان یافته ای است که استراتژی آن تطبیق شدن خشونت جمعی است که مقاصد و اهداف بعدی را ممکن و ضروری میسازد.

ژاک دریدا متفکر فقید فرانسوی به نقل از کارل شمیت میگوید که باید، بین جنگ ها

تفاوت قائل شد:

بین جنگ کلاسیک (که در سنت حقوق اروپایی به درگیری مستقیم و اعلام شده بین دو دولت متخاصم گفته میشود) و "جنگ داخلی" و یا "جنگ پارتیزانی" (لوموند فوریه ۲۰۰۴)

کارل فون کلاوزویتس اندیشمند دیگر ابراز می دارد که جنگ ادامه سیاست با استفاده از ابزارهای دیگر است (کلاوزویتس، 1976).

طبق این تعریف ها و نقطه نظرها در گذشته اصولاً جنگ ها میان دولت های ملی دارای اردوی ملی، جنگ نامیده میشدند. و جنگ هم موازین تعریف شده بین المللی دارد. جنگ میان دولت‌ها صورت تام و تمام پذیرفته شده ای اکثر جنگها را تشکیل میداد. اما جنگ های امروزی تقابل دولت های ملی با ساز و برگ و ارتش های منظم که در برابر هم صف آرایی کنند نیست و نماد برجسته جنگهای زمان ما را تشکیل نمیدهند. از اینرو نیروی جدید باساز و برگ قوی و بینظیر با سیاست بلعیدن همه ی جهان در پیش چشمان ما مادیت پیدا کرده است. پیدایش این وضعیت تازه جنگ را به پدیده روزمره گفتگودر تمام رسانه های جمعی و گفتمان زندگی تبدیل کرده است. وضعیت جدید شباهت با جنگهای داخلی دارد که جهان عرصه گسترش و توسعه آن بوده و صحنه های بحرانی شکل نامطمین زندگی مردم، صحنه های کشتار و سلاخی نیروهای درگیر این وضعیت است.



تعاریف کلاسیک جنگ که یکی از مختصات آن جنگ میان دو دولت برگزیده شده بود دیگر از محتوا تهی گردیده است. جنگهای کنونی بیشتر شباهت با جنگ های داخلی پیدا کرده که جنگ میان شهروندان را در حوزه قلمرو سیاسی واحد تعریف می کند.

امروز از جنگ به مثابه دفاع مشروع از قلمرو سیاسی که در کانوناسیون ها و قوانین بین المللی مورد پذیرش سردمداران دول جهان بود، مورد بهره برداری قرار نمیگیرد، بلکه جنگ در ذات خود سیاست است و هم وسیله ای در مبارزات جهانی بخاطر گسترش قلمرو اقتصادی و تامین منافع طبقات حاکم

در متن جامعه جهانی. استقلال سیاسی به مفهوم آرام نگهداشتن قلمرو درون دولت ملی و انتقال ناآرامی در بیرون از این دولت تعریف نمیشود. در دموکراسی لیبرالی در کشور های غربی، جدایی اردو از سیاست، در سیاست داخلی بخش از جامعه مدنی محسوب میگردد.

چنان که گیدنز می گوید دست بازی به جنگ هایی که غالباً طولانی و بسیار خونین بوده اند یکی از آشکارترین ویژگی های تکامل اولیه دولت‌ها و گذار از دوران پیشادولتی به عصر دولت‌ها و امپراتوری های بزرگ بوده است (گیدنز، 1987 ص 374).

استثنا و سیاست امپراتوری نوین

همچنانیکه اشاره شد در جهان جنگهای مسلحانه زیادی با اهداف متفاوت جریان دارد اما صورت این جنگها به جنگ های داخلی شبیه است. چون اثرات جنگ در محدوده منطقه ای باقی نمانده و تمام عرصه های جهان را متأثر میسازد. و از اینرو تمام سیستم به گونه ای آسیب میبیند. نفس اثرات این جنگها در محدوده سیستم جهانی است.

بنابراین شاخص دیگری از وضعیت را تشکیل میدهد که با پیشینه ای تاریخی متفاوت و با در نظر داشت وضعیت تحولات مادی جهان مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد.

چنانچه استثنا پذیری سیاست امپراتوری یکی از ویژگیهای وضعیت سیاسی جدید جهان است. نماد جدید این شرایط نوین را میتوان در سیاست ایالت متحده امریکا مشاهده کرد. ایالت متحده امریکا از استثنا پذیری از قوانین و مقررات بین المللی در مورد استقلال سیاسی و «مقدس» بودن حریم سیاسی کشورها امتناع می ورزد. قوانین محیط زیست، حقوق بشر، قوانین منع شکنجه، معاهدات جنایی همه شامل این استثنا ها می شود که این امپراتوری جدید از تعهد در قبال آنها خود داری می ورزد. حملات هوایی خود سرانه، تجاوز به سرزمین ها و قلمروهای سیاسی دیگر، ایجاد زندانها و شکنجه گاه ها، دستگیری شهروندان کشورهای دیگر و انتقال آنها در هر جائیکه میخواهد و لازم میداند از شاخصها و ویژگیهای سیاسی این وضعیت جدید و بیان حق ویژه ای استثنا پذیری سیاست نظامیگری وضعیت بعد از دوره ای سلطه دولت ملی و جنگ سرد بحساب می آید. این استثنائگری و سرباز زدن از مقررات جهانی، در دوران جنگ سرد متصویر نبود.



ادامه: جنگ در قلمرو...

البته عامل این استثنا پذیری و عصیانگری همان توانایی نظامی و موقعیت ویژه آن در وضعیت سیاسی و اقتصادی و تعادل قدرت و یک قطبی بودن جهان جدید است. اما این استثنا پذیری چه مقوله ای است؟ بحث تاریخی استثنا پذیری امریکایی پیشینه تاریخی دارد که در سال 1831 توسط الکسی دو توکویویل مورد استفاده قرار گرفت و تاریخاً

ریشه در برداشت تفاوت های کیفی ایالات متحده امریکا، بخاطر باور ملی، تکامل تاریخی سازمانها، و تشکیلات سیاسی متمایز خود در مقایسه با ملت های دیگر دارد (پیشگفتار بر اکسیپسیونالیسم امریکایی، 2003، ص 1479).

این خود باوری استثنا پذیری در سنت سیاست امریکایی به گونه های مختلف و در دوره های گوناگون تبارز داشته است. در دوره جنگ جهانی دوم و بویژه در دوره جنگ سرد سرود "دفاع از جهان آزاد"، مالکیت خصوصی و "دموکراسی" را سر داده و از منافع سرمایه داری زیرنام همین ارزشها بدفاع میپرداخت. اما بعد از جنگ سرد استثنا پذیری به سیاست مسلط امریکا تبدیل گردیده است.

مقوله سیاسی اکسیپسیونالیسم در دوران معاصر بمعنی استثنا از معاهدات و قرارداد های رسمی بین المللی و از نظر حقوقی قابل شدن حق استثنایی ویژه و برتر برای امریکا میتواند تعبیر گردد. به عبارت دیگر تحمیل اراده یک قدرت جهانی بر تمام بشریت و در نتیجه دیکتاتوری بر اساس رأی سردمداران سرمایه های مالی جهانی استوار بوده که عملاً در تقابل با آزادی، برابری قرار میگیرد.

این استثنای حقوقی زمینه سازی برای رهبری سیاسی امریکا را متحقق تر ساخته و هژمونی مطلق آنرا مشروع مینماید. این استثنا، تمام قوانین دوره های قبل را به گونه جدی زیرسوال قرار داده است. عبور از وضعیت تأثیر گذاری دولت های ملی و محترم شمردن مفاد مصوبات معاهدات تاریخی گذشته توسط این دولتها با وصف موجودیت خودشان، و عدم کارائی و ناتوانی آنها برای نگهداشتن وضعیت پیشین، بیانگر متافور و استعاره وضعیت جدید سیستم امپراتوری است.

مبارزاتی که بنام استقلال و تمامیت ارضی و

بدست آوردن قدرت نسبی محلی صورت میگیرد و مبارزاتی که در جهت اهداف و آرمانهای غیر طبقاتی مبارزه و تلاش میکنند، باید در متن هراسنیک و بالا و پائین بودن سیستم جهانی مورد ارزیابی قرار داد.

به عبارت دیگر باید جنگ ها را نه بصورت مجرد و بی ارتباط باهم، بلکه بگونه ای بهم پیوسته و ارگانیک در قلمرو امپراتوری جدید مطالعه نمود. چون پدیده جنگ نیز مانند بقیه پدیده های اجتماعی جهان باهم در ارتباط هستند. پس جنگ در جهان امروز نماد از وضعیت عام است که تمایز میان صلح و جنگ را در ابهام فرو برده است. جنگ با منافع سرمایه داران در جهان گره خورده و بدون ایجاد الترنا تیف سوسیالیستی و سازمان یافته جهانی، راهی از جنگ و بربریت مدرن ممکن نیست. صلح دایمی در گرو سازماندهی مبارزه طبقاتی جهانی میتواند تحقق پیدا کند.

جنگ و سیاست

جنگ در سنت قدیمی چپ بمثابه وضعیت غیر نورمال برای رسیدن الترنا تیف برای ایجاد جامعه فاقد جنگ بوده و مرحله شورشی موقت بشمار میرفت. در اندیشه چپ پیشین

در همین نقطه میدیدند. اما سیاست سرمایه داری در وضعیت کنونی برعکس و درست نقطه مقابل آن قرار داشته و فونکسیون سیاسی تداوم جنگ در همه جا، در درون و در بیرون امپراتوری و در جامعه جریان دارد.

جدایی جنگ از سیاست یکی از اهداف اصلی اندیشه سیاسی مدرن را تشکیل میداد. تجربه های جنگ های گذشته از جنگ های 30 ساله در اروپا و نقشیکه اندیشه سیاسی مدرن در سیر تحولات سیاسی و اجتماعی بشر داشته است تا درگیری میان دولتهای اروپائی همه منجر به بوجود آمدن و تصویب معاهده ها و قرار داد های سیاسی گردیده است، این مسئله کمک کرد تا چنین تصویری در ذهنیت ها خلق شود که جنگ و سیاست دو پدیده متفاوت هستند. (کلوزویتس، 1976).

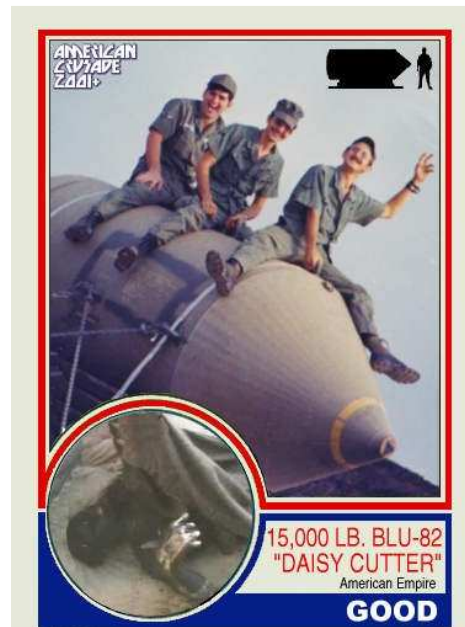
سیاست مدرن از نظر تیوریک در پی این بود تا عرصه جنگ را در قلمرو درون دولت ملی ممنوع قرار دهد. و تصور عام نظریه پردازهای سیاسی لیبرال هم براین فرضیه استوار بود که با این وسیله سیاسی میتوان جنگ را بمثابه معضله خارجی در بیرون از مرزهای سرزمین ملی میان دولت های مستقل محدود نمود. و بدینسان میتوان باور داشت که جنگ نه پدیده دایمی بوده بلکه طبق چنین نظریاتی یک استثنا برای جلوگیری از بی ثباتی در قلمرو و جغرافیای سیاسی دولت ملی بود.

جنگ بمثابه رابطه اجتماعی

یکی از شاخص های دیگری که مولفه های جنگ را در جهان کنونی تشکیل میدهد، اینست که جنگ نه یک وضعیت موقت بلکه به یک نماد و رابطه اجتماعی تبدیل گردیده است، نمادیکه وضعیت جهان را زیر تأثیر قرار داده است، و چنانچه که تقریباً تمام عرصه های زندگی انسان با این معیار سنجیده میشود.

وضعیت اضطراری در همه جا مادیت پیدا کرده است تا آنجا که تمام قوانین امنیتی دولت ها از بنگله دیش گرفته تا امریکا با الهام از چنین وضعیتی که تقریباً شباهت های به جنگ داخلی دارد، به تصویب می رسد. بنابراین میبینیم جنگ بمثابه سازمان بنیادی اجتماعی جامعه ننتها در سطح محلی و منطقه ای بلکه در جهان پدیدار شده است.

بقیه در صفحه ۸



جدهای چریکی حالت فورما و وضعیت مناسب برای آینده جامعه محسوب نمیگردید.

نظریه جنگ در منطق چپ محصول وضع بحران و مقاومت در برابر سلطه یک پدیده زود گذر به شمار می رفت. مانو وچگوارا به دقت استراتژی سیاست کسب قدرت سیاسی را

ادامه: مذهب دموکراسی

متکامل ترین شکل آن یعنی دولت متمدن بورژوازی بر سه رکن اساسی ظاهراً مستقل از یکدیگر بنا یافته است که عبارت از قوه مقننه، قوه اجراییه و قوه قضائیه میباشد.

درین مجموعه پارلمان که گویا ممثل آراء و اراده اکثریت جامعه میباشد، مرجع قانونگذاری، حکومت مجری همان قوانین و محاکم قضائی و حقوقی مرجع کنترل و حراست بیطرفانه از اجرای قوانین مذکور است. پس هرگاه پارلمانی بوجود آید که در آن اراده مردم انعکاس یابد، جامعه در مسیر ایدیل دموکراسی قرار گرفته و همه چیز بر وفق مراد پیش خواهد رفت.

در آنصورت الیگارشلی مالی و دلال بورس دموکراتیک، تجارت و بازار دموکراتیک، پولیس و ارتش اجیردموکراتیک و زندانبان، شکنجه گر و جلاد دموکراتیک خواهیم داشت که همراه با همه افزاردیگر جبر و بیداد طبقاتی به مجسمه های بی زیان تبدیل شده و فقط برای دکور جامعه مورد مصرف داشته باشند. بفرض محال اگر پارلمان نه یک افزار بی اراده در دست طبقه حاکم بلکه مرجعی واقعاً مستقل و مقتدر تقنینی بوده در آن اراده اکثریت جامعه تمثیل یابد و حق دموکراتیک ترامپراتور با ساطور الغای پارلمان و ویتوی فیصله هایش بر بالای سر آن قرار نداشته باشد، مسلماً میرم ترین مسأله اساسی برایش موضعگیری روشن و عادلانه در قبال رابطه تولیدی جامعه است. امری که اساس نابرابری های اجتماعی بوده و همچنان آهنگ بقاً یا ناقوس مرگ طبقات استثمارگر را نیز به صدا در می آورد. و امری که از آئین و ادیان "آسمانی" تا کیش و اندیشه های زمینی مدافع بهره کشی انسان از انسان، همه از کنار آن با بی تفاوتی عمدی گذشته و ظاهراً کاری به کار آن ندارند.

پس ترم دموکراسی با در نظر داشت بار تیوریک ادعایی اش اساساً با تمام روابط تولیدی استثماری منجمله سرمایرداری مابینت کامل دارد و تن دادن اقلیت استثمارگر به اراده عادلانه مردم دقیقاً بمعنی مرگ و نابودی داوطلبانه آنان میباشد. فلذا حق انتخاب نماینده که با سخاوتمندی دولت متمدن بورژوازی به رسمیت شناخته میشود، در

واقع حق مردم برای انتخاب هر چند سال یک بار یکی از چند سرمایرداری رحم ویا منتفذ شریر بصفت نماینده خود میباشد. چنین حقی فقط ذوق خروشی پارلمانتاریسم را برانگیخته و تا سکوی کودتا های خونین در مشایعت خود خواهد داشت که آنهم دیگر حتی کار آبی اغواگرانه قرن قبل را ندارد.

اگرچه بورژوازی از دموکراسی حاصل جمع تکثر گرایی و مشروطیت را و آنهم با تعبیری می فهمد که گویا موجودیت سندیکاهای صنفی، کلیساهای، دادگاه ها، مطبوعات و دانشگاه ها و عرصه هایی از فعالیت های اقتصادی مانند بازار، نظام بانکی، اتحادیه های سرمایرداری و غیره حاکی از تکثر گرایی سیاسی بوده و حق انتخاب بین جناح های رقیب هیأت حاکمه بمعنی دخالت دموکراتیک شهروندان در حاکمیت میباشد.

در حالی که حتی نظارت بر کار ارکان اعمال جبر و بیداد طبقاتی را ناقض کارایی این نهادها میدانند. بدینترتیب در پوشش این دموکراسی و با استفاده از نهادهای آن مانند احزاب، مطبوعات و پارلمان، گروه های خاص جناح های رقیب حاکم خواست ها و تصامیم خصوصی خود را خواست های عمومی معرفی میکنند. چون در موجودیت رابطه غیرعادلانه اجتماعی طبقه کارگر و سرمایداران بازتاب خواست های متفاوت فردی و تناقضات طبقاتی در سیاست حاکم ناممکن است، لذا بحکم منطق و بگواهی تجربه، هیچ تصمیم اساسی اجتماعی نمیتواند بدون نفوذ تعیین کننده صاحبان سرمایه اتخاذ و اجرا گردد.

حال اگر مردم در یک دموکراسی بی فرضی به حاکمیت اجتماعی نایل شوند، معلوم نیست که در آنصورت تعبیر از مقوله اجتماعی مردم چگونه بوده و طرف محکوم آن کدام پرگنه اجتماعی خواهد بود؟ اما هستند دموکرات هایی هم که با تعبیر من درآوردی و محدود کردن حق انتخاب از شهروند به مردم، دموکراسی تخیلی خود را بازتعریف کرده و آنرا در کمال اعتلای "انقلابی" میبایند. آنان با چسپاندن پیشوندها و پسوندهای رنگارنگ به کلمه دموکراسی، شاید بعزم رفع تناقضات ذاتی اش ابهامات بیشتری را برآن افزوده و بدینطریق دموکراسی های رادیکال، انقلابی، ملی، توده پی، خلقی، نوین، لیبرال، سوسیال دموکراسی و غیره را اختراع کرده اند.

و معلوم نیست که دموکرات های رادیکال با این سری از ابداعات خود قبل از "انقلاب" موعود و در موجودیت مناسبات جاری، حاکمیت اجتماعی را غیربورژوازی میسازند یا اینکه پس از "انقلاب" آنرا به سرمایداران اهدا میکنند؟ بهر صورت دموکراسی چه بمثابه منشأ قدرت در شکل کلاسیک آن اعم از دموکراسی مستقیم، دموکراسی تمثیلی یا لیبرال که مشروعیت خود را از "اراده عمومی" جامعه میگیرد، چه دموکراسی بمثابه هدف قدرت که بر "منفعت عمومی" تکیه میکند نه بر اراده اکثریت جامعه، مانند دموکراسی ملی، دموکراسی نوین و غیره، هیچکدام آنها از "دموکراسی بمثابه روال کار دولت" که عبارت از همان انتخاب ادواری رقابتی مقامات سیاسی دولت میباشد، فراتر نرفته است.

روندگان راه ناکجا آباد همه اشکال دموکراسی نیز در نهایت دست آوردی بالاتر از محدودی از حقوق، آزادی ها و مصئونیت های نوسانی و فاقد تضمین اجتماعی نداشته اند. یک تناقض مشدد هم در دموکراسی نوع کمیک اسلامی آنست. چه جهان اسلام بمثابه یک امت واحد آزادی و خودسامانی فردی را برسمیت نمی شناسد. و حاکمیت امام محوری اسلام نیز نه مشروعیت خود را از آراء مردم میگیرد و نه خود را در قبال مردم مسئول میدانند.

امام یا خلیفه اولی الامر است که احترام و اطاعت وی بر امت مسلمه واجب میباشد. تعهد امام فقط در برابر خدا و مسئولیت اش پیاده کردن اوامر اوست. محک و میزان اطاعت از وی خرد و آگاهی اش بر ارزشهای اسلامی، تقوا و صلاحیت بکار بستن احکام خدا میباشد. حال ترکیب شریعت ناقض حقوق انسانی و آزادی های فردی با راه و روش دنیوی (سکولار) دموکراسی فقط یک وجه اشتراک ممکن را دارند که همانا لایعنی بودن هر دو دسته همین اراجیف میباشد.

تاریخ خونبار مذهب زمینی دموکراسی نیز مشبوع از جنگهای صلیبی بی سرانجام برضد طبقه کارگر، توده های مردم، ملت های محروم و نژاد های رنگین پوست و با چنان درندگی بی بوده است که هرگاه عقبگرد تاریخ ممکن می بود، با دیدن این حدی از توحش دموکراتیک بر سرپای وجود انسان های دوره بربریت نیز لرزه ترس مستولی می شد.



ادامه: مذ هب دموکراسی

درینجا ما نه قصد یادآوری تاریخ سیاه و ننگین کلیه اشکال تولید استثماری را داریم و نه عزم مرور بر قله های وحشت امپراتوریهای دوره بی و داره بی دموکراتیک اروپایی را.

حتی درین بحث کاری به شمارش جنایات هول انگیز هارترین شکل دموکراسی که از درون مثلث شوم انتلجنت سرویس، سی.ای.ای و موساد سربرآورده است، نیز نمی پردازیم.

حاکمیت سرمایاداری گزافه لایعنی بی بیش نیست. بدون شک رابطه شهروندی مانند کلیه روابط اجتماعی دیگر حامل بار طبقاتی بوده و صراحت بازناب و شدت تأثیر بافت ها و باورهای نژادی، ملی و جنسی در آن معکوساً متناسب به اوجگیری خیزشهای مترقی طبقاتی در برابر هر نوع بهره کشی ظالمانه از انسان میباشد. فکتورهایی که مفاهیم من درآوردیدی مانند دموکراسی حتی از بعد تیوریک نیز به آن نپرداخته و حاوی آن نمیشاند. لذا تساوی ماورای طبقاتی حقوق شهروندان درناکجا آباد ایدیل های دموکرات های تخیلی قابل تصور است نه در واقعیات عینی جامعه طبیعاً طبقاتی

کلیه پدیده های روبنایی تولید سرمایاداری نیز شرط حتمی رسیدن طبقه کارگر به تسلط عادلانه اجتماعی اش میباشد. فلهاذا تنها بحکم استنتاج منطقی بحث کنونی بلکه بر مبنای منافع استراتژییک طبقه کارگر هیچ قرانتهی از اسطوره مذهبی دموکراسی حتی بصورت تاکتیکی نیز مورد علاقمندی و نیاز این طبقه نبوده و اهمیت مبارزه برضد دموکراسی برای طبقه کارگر قطعاً در سطح مبرمیت مبارزه برضد مذهب، مبارزه برضد نابرابریها و تبعیضات نژادی، جنسی و ملی بوده و جزء لاینفک مبارزه رادیکال برای نابودی بهره کشی ستمگرانه طبقاتی میباشد.



**پیدایش انواع
ستم و بهره کشی
انسان از انسان
تا کنون اساساً
درین نابرابری
موجود برتری
اجتماعی مستقیماً
متناسب به میزان
ثروت و قدرت
اجتماعی افراد
میباشد.**

برای ما خبر و مقاله بفرستید ،
کارگری خپه را بخوانید و به
دوستان تان معرفی نمائید !

کارگری خپه در جهت بسط و
گسترش باورهای

آزادیخواهانه سوسیالیستی

تلاش می نماید و از این طریق

می خواهد سهم در تقویت

جهت گیری سوسیالیستی

مبارزات اجتماعی و تکامل آن

ایفا نماید.

سردبیر: افسانه خاشع

هیئت تحریریه: شمیر هادی،

ح. بریالی، کاوه امید

kargari@gmail.com

بشری. بخصوص که از پیدایش انواع ستم و بهره کشی انسان از انسان تا کنون اساساً درین نابرابری موجود برتری اجتماعی مستقیماً متناسب به میزان ثروت و قدرت اجتماعی افراد میباشد. حتی ادعای بورژوازی مبنی بر تساوی افراد در برابر قانون نیز در حالیکه قوانین و مقررات جاری اجتماعی خود بازناب دقیق همین نابرابری ثروت و قدرت میباشد، صرفنظر از سپرهای بازدارنده در برابر تطبیق عملی آن، اساساً متضمن دوام و قوام حاکمیت طبقات ستمگر بوده و از ریشه غیرعادلانه میباشد. هم چنان نابرابری حقوق اجتماعی یک شهروند رنگین پوست با یک سفید پوست یا یک زن و یک مرد نیز همسان با نابرابری حقوق اجتماعی یک بومی و یک بیگانه و دقیقاً تابع موقعیت طبقاتی آنان میباشد. در حالیکه برای رسیدن به زندگی و روابط عادلانه شهروندان باید مالکیت بورژوازی بر وسایل تولید را برچیده و نابود کرد، همچنان تلاشی کردن تمام ارکان، نهادها، ساختارهای سیاسی، حقوقی، قضایی و

ولی از یک معبر دیگر مایه مباحثات تولید سرمایاداری با مکتبی مختصر میگذریم.

درینجا شهکار بلند بالای مفهوم تساوی حقوق شهروندی به تمسک گرفته میشود، شهروندی که با پیشوند حق به بورژوازی مربوط میگردد.

و این کشف بکر تلاشی در راستای گسترش عناصر سازنده دموکراسی اش به حساب میآید. مفهوم شهروندی بمثابه شکل مدرنتر از مفهوم قرون وسطایی رعیت و وسیعتر از مفهوم تابعیت، اوج ریفرم بورژوایی در قبال رابطه فرد و دولت میباشد. چون فرد بصورت طبیعی عضوی از یک پرگنه اجتماعی است، لذا شهروندی اش یک امر جبری و بازناب طبیعی واقعیت عینی موجودیت اجتماعی وی میباشد. اما حق خواندن آن باز هم مسلماً مفهوم قرون وسطایی تابعیت را تداعی میکند و تساوی حق شهروندی، آنهم در جو

ادامه: پندار مردسالارانه

ولی معضل اصلی این است که تبیین مردسالار یک استروکتور است، تولید و باز تولید می شود و نظام سرمایه داری از تداوم آن سود می برد. صد البته که حرکت های آگاهانه در رفع ستم جنسی و برابری زن و مرد بلحاظ تاریخی وجود داشته و دارد و جنبش سوسیالیستی از پیشگامان آن بوده و است. ولی وقتی به مبارزه و تلاش نیروهای چپ جامعه افغانستان در این عرصه نگاه کنیم، در می یابیم که این نیرو مشغله و مساله اش رفع ستم جنسی و حتی طرح آن در سطح جامعه تشکیل نمی داده است.

مردسالاری بعنوان سنت پسندیده آبائی و اجدادی کماکان مورد اجرا قرار می گیرد. کم نیستند زنانی و دخترانی که قربانی این ارزش های محصول عصر توحش بشر می شوند.

بهمین دلیل وقتی به ترکیب این جریانات نگاه کنیم، متوجه خواهیم شد که حضور زنان در آنها بی حد کم رنگ بوده و است، کشاندین و بیسیج زنان برای پیشبرد امر مبارزه و اعتلای آن، مساله این چپ را تشکیل نمی داده است.



بعضی از اینها تا آن حد با باور و تصویر عمومی پیوند خورده اند که هنگامی که قضاوت در مورد توانایی های فردی می شود بدون چون و چرا از موضع جنس مذکر و با آغاز از قیاس به صدور حکم می پردازند.

در حالیکه توانائی ایجاد می شود و ربط به جنسیت فرد ندارد. اگر برای یک لحظه بی پذیریم که مردها در زمینه های توانائی های بیشتری دارند، باز باید آن را ناشی از سیستم ها و نظام های مردسالار بدانیم که تاریخاً عرصه حضور اجتماعی زن را محدود کرده و زمینه بروز و شکوفائی را از آنها گرفته

ادامه: جنگ در قلمرو...

خلاصه

امروز جنگ و مبارزاتی که بنام استقلال و تمامیت ارضی و بدست آوردن قدرت نسبی محلی صورت میگیرد و مبارزاتی که در جهت اهداف و آرمانهای غیر طبقاتی مبارزه و تلاش میکنند را، باید در متن هرارشیک و بالا و پائین بودن سیستم جهانی مورد ارزیابی قرار داد. به عبارت دیگر باید جنگ ها را نه بصورت مجرد و بی ارتباط باهم، بلکه بگونه ای بهم پیوسته و ارگانیک در قلمرو امپراتوری جدید مطالعه نمود. چون پدیده جنگ نیز مانند بقیه پدیده های اجتماعی جهان با هم در ارتباط هستند.

پس جنگ در جهان امروز نماد از وضعیت عام است که تمایز میان صلح و جنگ را در ابهام فرو برده است. جنگی که با منافع سرمایه داران درجهان گره خورده است و طبقه کارگر جهانی و مردم آزادیخواه جهان نفعی در ادامه این وضع ندارند. بدون ایجاد الترناتیف سوسیالیستی و سازمان یافته جهانی، رهایی از جنگ و بربریت مدرن ممکن نیست. صلح دائمی در گرو سازماندهی مبارزه طبقاتی جهانی میتواند تحقق پیدا کند.

منابع:

تروریسم چیست؟، نشریه لوموند دیپلوماتیک، مصاحبه با دو روشنفکر بزرگ در فروری ۰۴، باره مفهوم تروریسم

1. Carl von Clausewitz, On War, tans, Michael Hovard and Peter Paret, Priston Univercity 1976
2. Brothers karazow.ii,v.4, Rebellion
3. Anthony Giddens (1987) , Nation - State and Violence
4. Foreword: on American Exceptionalism; Symposium on Treaties, Enforcement, and U.S. Sovereignty, Stanford Law Review, 2003

است. بقایای این چپ سنتی چه در شکل های جمعی و چه بصورت فردی با درک میکانیکی که از امر مبارزه دارند، این عرصه از فعالیت را به آینده های دور موكول کرده است. در حالیکه مبارزه با افیون مذهب، افکار نژادپرستانه و فرهنگ مرد سالار، قبل از همه مبارزه ی است سیاسی. در تاریخ جنبش چپ افغانستان مساله نقد نظام مرد سالار و مبارزه برای رفع ستم جنسی با فعالیت فعالین و دست اندرکاران سازمان سوسیالیستهای کارگری شروع می شود. زنان و مردان آزادیخواهی که به آزادی و برابری انسان اعتقاد دارند و برای تحقق آن تلاش و مبارزه می کنند جای شان در صف سازمان سوسیالیستهای کارگری است. برای نابودی نظام طبقاتی که بانی اجحاف و ستم بر انسان است و هر روز و هر لحظه مرگ و نیستی می آفریند، و برای برپائی جامعه انسانی که در آن هر دو همزاد فارغ از جنسیت شان به شکوفائی توان و استعداد های شان بپردازند، آلترناتیفی جز سوسیالیسم متصور نیست. سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان برای تحقق این امر شریف و انسانی مبارزه می کند، به آن بپیوندد!

دین دم عمیق، آلف
و علوف زجر آور و
احساسات یک
دنیای بی رحم است.
دین همانگونه که
روح ارواح بی روح
است، افیون توده ها
است.

کارل مارکس

فقط انتقاد از افراد کافی نیست

تعدادی کثیری از جنایتکاران جنگی در ادارات دولتی افغانستان پستهای مهمی دارند. جنایتکاران جنگی دیروز، سرمایه داران اسلامی امروز زندگی میلیون ها کارگر فقیر، محروم و رنجبرده افغانستان را به فقر و بدبختی کشیده و جامعه را به دو قطب سرمایه داران بزرگ و فقیرانی بی سرپناه و گرسنه تقسیم نموده اند.

مردم به خاطر دارند رهبران سیاسی و نظامی نظام فعلی را که در زمان حکومت طالبان از مناصب دولتی بلند پایه ای برخوردار بودند و به این ترتیب میتوان گفت که حکومت امروزی متشکل از همان آدم کشان و نقض کنندگان حقوق بشر اند. ولی درین میان افرادی هم در پارلمان هستند که بدلالی بالحن شکسته ونیمه تمام به افشاگری و نقد افراد میپردازند. ظاهراً اینکار در سطح افشا و رسوا ساختن افراد، کاریست مثبت ولی فقط افشای اشخاص جدا از افشای نظام و باوری که به آنها مشروعیت بخشیده و از آنها حمایت میکند، بسنده نیست.

یکی ازین نمایندگان ملالی جويا نماینده مردم ولایت فراه میباشد. خانم ملالی جويا که با جرئت به افشاگری جنایات و چپاولگری این جنگسالاران هولناک و مافیائی پرداخته، جنگسالارانی که از محصولات مواد مخدر قصر هائی سر به فلک کشیده اعمار می کنند و زیر سایه دموکراسی امریکائی در رقابت برای احراز چوکی و قدرت به هزاران زدوبند تازه دست می زنند. به رغم کلتور جهادی شان بی اعتنا به وضع مردم در تلاش اند تا چند روزی دیگری به عمر نکبتبار و سرمایه های انباشته شده شان بیفزایند.

جنگسالاران حاکم، سردمداران احزاب اسلامی و مجاهدین که در دو دهه و اندی کارنامه ی سیاه جز جنایت، ویرانی و معامله گری ندارند با تکیه وساخت و بافت با امپریالیزم امریکا و شرکای آنها، بی تفاوت از اعمال گذشته شان، امروز سرنوشت مردم را رقم میزنند و به پارلمان راه یافته اند.

ملالی جويا با افشا این افراد میخواهد بر زخم

های مردم مرحم گذارد در حالیکه این دولت مجتمع از جنایتکاران داخلی و بین المللی است که هرروزه زندگی هزاران فرد بی گناه را در گوشه و کنار جهان آتش می زنند. او از دردهای رحیمه، آمنه و نادیه انجمن یاد کرده، در حالیکه روزانه هزاران آمنه ونادیه دیگر در سکوت و بی صدائی در عقب در های بسته قربانی میشوند و هزاران دیگر در مقابل پول پرداخت ناشده خاشخاش تبادل میشوند. همه میدانیم که عامل تشدید کننده و توجیه کننده ستمکشی زنان همانا مذهب و قوانین مذهبی است که حافظ منافع مرتجعین و امپریالیستها و تعمیم دهنده طرز تفکر مرد سالارانه در جامعه میباشد.



اگر اولتر از همه خانم ملالی جويا در نقد قانون اساسی همت میگماشت کاری بود سترگ. زیرا درین قانون اساسی تمامی آزادی ها در صورتی قابلیت تطبیق را دارند که با شرع و دین اسلام در تناقض قرار نگیرند، از جمله حقوق برابر مرد و زن، آزادی بیان و عقاید، منع شکنجه و برسمیت شناختن حقوق پایه ای تمام انسان ها، حق آموزش و تحصیل رایگان همه به اساس قوانین اسلامی اعلام گردیده است. که بر مبنای آن اپارتاید جنسی، سنگسار زنان، ازدواج های اجباری در سنن پانین 8-9 سالگی (به پیروی از سنت پیامبر)، خرید، فروش، معاوضه زنان بعنوان کالا حجاب (برقع) که سمبول حقارت زنان است در قانون اساسی اسلامی افغانستان پذیرفته شده است. در حقیقت میتوان گفت که قانون اساسی دولت اسلامی افغانستان همانا قانون اساسی طالبی، بوش پسند است.

جمیله مجاهد، یکی از روزنامه نگاران و نطق رادیو تلویزیون افغانستان در مصاحبه ی که با روزنامه تاتس آلمان انجام داده است این واقعیت را این چنین بازگو می کند: "پس از سقوط طالبان ابتدا من خوشبین بودم ولی زنان هنوز آزادی بدست نیاورده اند. من از اقدامات دولت راضی نیستم، زنان هنوز در بند هستند و بنیادگرایان میخواهند قانون شرع

را دوباره جاری کنند. معنی آن برای ما زنان ادامه ترور و حبس است".

فریاد اعتراض ملالی ها زمانی میتواند مؤثر باشد که ریشه این بیعدالتی ها را آماج قرار دهند. حرکت بسوی آزادی، برابری و رفاه در درون جامعه فقیر کارگری خارج از محدوده پارلمان در جریان است. جای هر آواز آزادیخواهی و حرکت انقلابی در بین توده های مردم و اقشار زحمتکش برای بوجود آوردن یک جنبش رادیکال کارگری و پیشرو است.

بدون جداسازی دین از دولت، آموزش و پرورش، ملغی ساختن تبعیض قومی- جنسی، از بین بردن قوانین عشیره ای و اسلامی و به میان آوردن یک جامعه عاری از طبقات هیچ دردی دوا نخواهد شد.

مسئولیت مطالب درج شده در نشریه بر عهده نویسنده گان آن است. تنها مقالاتی که به امضای کارگری خپه منتشر می گردد مبین نظریات رسمی آن می باشد.

**کارگری خپه د
افغانستان دکارگرانو
او زیارا ایستونکو غر
دی، راشی دهر راح
طبقاتی جبر پر ضد
دغه غر لا جگ او بلنه
لاپسی پراخه کرو.**

ادامه: مذهب، ترویج کننده ی تجاوز جنسی به کودکان

غاده جمشیری، 38 ساله، فعال حقوق زنان در بحرین است. او که مسئولیت یک سازمان مدافع حقوق زنان را به عهده دارد، سالها است که برای برچیدن دادگاههای شریعت که به اختلافات و مسایل خانوادگی رسیده گی می کند، و جایگزین کردن آن با دادگاههای مدنی، در بحرین تلاش می کند. اخیرا او به اتهام توهین به دادگاههای شریعت و کتک کاری یکی از حاکمان شهر که زنش را مورد ضرب و شتم قرار داده بود، بازداشت شد که با مخالفت گسترده سازمانهای مدافع حقوق زنان در سراسر کشورهای عرب و سازمانهای بین المللی حقوق بشر، رو برو گردید. بنابراین از بازداشت آزاد و در دادگاه تیرئه شد.

تلویزیون العربیه به تاریخ 21 دسامبر 2005 مصاحبه ی با غاده جمشیر داشت، که قاطعیت این زن مبارز را علیه قوانین وحشی دینی و بربریت دادگاههای مبتنی بر قوانین شریعت، به نمایش می گذارد. حقایق ریز و مهمی در این مصاحبه وجود دارد که دقت خواننده را می طلبد.

قرن ها است که اسلام از زنان قربانی می گیرد. سنگسار می کند. شلاق می زند. تجاوز را تقدیس می نماید. هنوز، که در قرن بیستم یکم بسر می بریم، و پس از چندین قرن مبارزه و تجربیات بزرگ زنان غرب برای رهایی از قید مذهب و قوانین دینی، متأسفانه این قوانین در آنطرف دریاها، با همان وحشی گری قرون وسطایی حاکم است.

مبارزه علیه مذهب، این زنجیر مقدس و زندان بزرگ زنان، در هر گوشه زمین که باشد، از تک نقطه های قابل ستایش در متن این نفرت و انزجار است.

نطاق: چه چیزی برای گفتن علیه دادگاههای شریعت دارید؟

غاده جمشیر: بسیار چیزها. آنچه که آنها بر زنان بحرینی اعمال کرده یک مسئله کم اهمیت نیست. سالها زنان به این دادگاهها فراخوانده شده اند، صرفا برای اینکه ظالمانه تحت فشار گیرند. ما به نقطه اصلی رسیده ایم که بگوییم: **بس!** ما به این نقطه تعیین کننده رسیده ایم...

ما با نظام خانواده مشکل داریم. (تاکنون) هیچ پلان خانواده در بحرین نداریم. شیعه ها در بحرین ازدواج می کنند به منظور "مطعمه (لذت)". آنها بدون هیچ تاملی طفل به دنیا می

آورند، که در خیابانها بزرگ می شوند... این برای مرد نورمال است، که بایک زن فلیپینی از دواج کند، با یک زن بحرینی و زن سومی هم از ایران. و چندین صیغه هم داشته باشد... چه قدر کودک می تواند به دنیا بیاورد؟...

نطاق: تاریخ 12 سپتامبر شما از زنانی که در کشورهای خلیج، مخصوصا در بحرین تحت آزار و اذیت قرار می گیرند، درخواست کرده بودید که از کشور فرانسه پناهندگی بخواهند؟...

غاده جمشیر: از فرانسه نه، از اسپانیا

نطاق: ببخشید، از اسپانیا

نطاق: شما می خواهید یک اپوزیسیون در خارج تشکیل دهید؟

غاده جمشیر: مسئله این نیست که اپوزیسیونی از بیرون داشته باشیم. مسئله این است که این زنان بتوانند تحت حمایت قرار بگیرند و بتوانند در یک کشور امن زندگی کنند. اگر یک زن نتواند از هیچ امنیتی در کشور خود برخوردار باشد، نتواند از حمایتی هیچ دادگاهی برخوردار باشد، نتواند هیچ امنیتی در خانه نکاحی خود داشته باشد- کجا باید برود؟ کجا باید برود؟

[...]

نطاق: بعضی ها می گویند غاده جمشیر سنی است، به همین خاطر مبارزه را علیه صیغه، که توسط قوانین مذهبی شیعه اعمال میشود، رهبری می کند.

غاده جمشیر: توسط قوانین مذهبی اعمال میشود؟

نطاق: در میان شیعه ها، بله!

غاده جمشیر: آیا شریعت اسلامی صیغه را تجویز می کند؟ آیا شریعت اسلامی صیغه را تجویز می کند به دلایل ذیل؟ لذت از اتصال با ران زن؛ لذت از تماس جنسی؛ از تماس جنسی با پستانهای زن. لذت بردن از یک دختر کوچک. می فهمی لذت بردن از یک دختر کوچک چه معنا دارد؟ معنایش این است که آنها لذت جنسی را با یک دختر دو، سه، چهار ساله تمرین می کنند...

نطاق: بگذارید زیاد به جزئیات نرویم...

غاده جمشیر: بگذار برایت بگویم که لذت بردن از تماس جنسی با ران زن چه معنا دارد...

نطاق: جزئیات را برایم توضیح ندهید...

غاده جمشیر: این نقض حقوق کودک است. این، یورش جنسی به زن را قانونی می کند. آیا لذت از تماس با ران یک کودک چه معنا دارد؟ معنایش لذت جنسی کشیدن از یک طفل است؟ طفل یک ساله، یک ونیم ساله، چندماهه!

آیا این قابل تصور است که یک مرد بالغ با یک دختر بچه کودک سکس داشته باشد؟ و کسانی مثل شما به من می گویند که شریعت اسلامی این را تجویز می کند؟ صیغه را فراموش کنید. ازدواج مسیار ("ازدواج سفر" در میان سنی ها)م) چه معنا دارد؟ شما می گویند من سنی هستم و به این خاطر شیعه ها را مورد حمله قرار می دهم، نه!

نطاق: کسانی دیگر این ادعا را دارند.

غاده جمشیر: نه، نه! مسیار چه معنا دارد؟ مرد یک زن را در جای دیگر نکاح می کند، و ماه یک دفعه پیشش می رود. او را ملاقات می کند. او را زن خودش می خواند.

نطاق: الزامی نیست که ماه یکبار برود. می تواند هر روز برود.

غاده جمشیر: برادر ترکی، این نوع ازدواج، این نوع رفتار، حرمت یک زن را به حیث یک انسان کاهش می دهد....

آن زن در تمام زندگیش زندانی است، زندانی در خانه خود.... او باید برای کار، یا برای تحصیل در کشورهای خارج، بیرون نرود. بسیار زنان اندکی در بحرین می تواند بیرون از بحرین برای تحصیل بروند. او در خانه است برای غذا پختن، جارو کردن، و بزرگ کردن کودکان. چه طور می تواند با سواد شود؟ زانی هستند که خانواده های شان افراطی هستند. آنها حتی به ازدواج اجباری کشانده می شوند.

...به من بگویند که چرا هنوز ختنه زنان در کشورهای عرب اجرا می شود؟ بخاطریکه آموزش وجود ندارد، آگاهی وجود ندارد! چند روز قبل یک دختر چهار ساله بنام انعام در سودان جانش را از دست داد.

نطاق: چرا؟

غاده جمشیر: بخاطریکه او ختنه شده بود. چهار ساله. و او مرد بخاطری که ختنش مسموم شده بود... من قانع شده ام که تمام کارهای که کرده ام صد در صد درست بوده.

نطاق: شما متهم به ارتداد شده اید، در بعضی جاها... در بعضی صفحات اینترنتی.

غاده جمشیر: پس چه؟ حتی در مساجد آنها مرا به کفر متهم کردند. خوب که چه شود؟ شما فکر می کنید اگر آنها مرا به ارتداد متهم کند، روی من تاثیر می گذارد؟

نطاق: شما هیچ پروا ندارید؟

غاده جمشیر: نه!...

نطاق: فکر نمی کنید آنها که شمارا به کفر متهم می کنند...

غاده جمشیر: این روش ضعیف ها است.

نطاق: آنها می گویند حرف آنها درست است، تو می گویی حرف تو درست است

ادامه: چرا کارگری خپه؟

سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان تا کنون چهار شماره از نشریه سیاسی- خبری کارگری خپه را در جنب نشریه تیوریک عصرجدید منتشر کرده است. این امر دال بر فعالیت بیشتر گستره کار تبلیغاتی، سیاسی و تقویت کننده پایگاه شناسائی این سازمان در جامعه افغانی میباشد.

باید اذعان داشت که عصرجدید تاکنون جایگاه بلند و نیرومند سوسیالیستی در معرفی سازمان سوسیالیستهای کارگری رو به مردم افغانستان و منطقه داشته است ولی با همین عمر کم خود کارگری خپه ماهانامه سیاسی-خبری سازمان نیز در نشر افکار سوسیالیستی و انقلابی در جنبش مترقی رو به آینده افغانستان، با نشر مقالات، مضامین و مطالب زنده و رادیکال سوسیالیستی خویش، خط فکری عصرجدید و پیکارگران سوسیالیزم کارگری را شجاعانه به عرصه مبارزه سوسیالیستی انتقال داده و میدهد.

اعتقاد دارم و مطمئنم که، کارگری خپه در آینده ی نه چندان دور نقش رسالتمند و تاریخی معرفی سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان را که تسلسل و ادامه منطقی و آگاهانه عصرجدید و فعالیت سازمان است، همراه با عصرجدید ایفا کرده و برای تکامل پویانه و انقلابی این نقش را پیش خواهد برد. کارگری خپه با انالیز، تحقیق و تحلیل سیاسی خبری و مصاف های مبارزات خود در عرصه های گوناگون، جایگاه ویژه طبقاتی خود را در قلب و ضمیر هر انسان آزادیخواه منجمله کارگران، دهقانان، زنان و جوانان افغانستان پیدا خواهد کرد.

زیرا کارگری خپه صدای سوسیالیزم کارگری در افغانستان، آواز و نوای انسان در بند، کارگران و زحمتکشان افغانستان است.

کارگری خپه فریاد انسان اسیر جامعه، برای پاره نمودن تمام زنجیرهای اسارت و بردگی اقتصادی، اجتماعی، مذهبی، جنسی، قومی و نژادی است.

کارگری خپه، تمثال روشن و انکارناپذیر اعتراض طبقه کارگر، دهقانان و سائر زحمتکشان افغانستان علیه استبداد های ضد انسانی استثمار و نظام مزدی است و معترض است بر ضد هرگونه رسم رائج بهره کشی از انسان زحمتکش. مظلومیکه طی سالیان دراز زحمتکشان افغانستان و طبقه کارگر را به بند کشیده است.

کارگری خپه، بلندگو و جایگاه هیست باشکوه برای مبارزات رهانی زنان در بند افغانستان علیه انواع ستمهای قرون وسطانی، پدرسالاری، ستم جنسی و طبقاتی و مغلوبیت نسبیت های فرهنگی چرکین و ضد انسانی مذهبی و دینی ضد زن، که در تمام طول تاریخ پیوسته از زنان قربانی گرفته و میگیرد.

کارگری خپه، جنبش واقعی و عصیانگر جوانان پرشور، آزاداندیش، متمدن و سیکولار افغانستان بر ضد تمامی اندیشه های خرافی مذهبی، جوان کش، شادی کش، تمدن کش و اسارتیاری که زندگی و شادابی را از نسل جوان و آینده ساز جامعه سلب کرده است، بوده و میباشد. کارگری خپه پرچم جنبش پرتوان، متمدن و سوسیالیستی علیه جهالت، عقب گرایی، توقف و استائی نسل پوینده و جوان است.

کارگری خپه، تجلی و فراخوان واقعی و راستین حقوق کودکان و نوجوانان، انسانهاییکه در گروه های میلیونی تحت شدیدترین تبعیض و نابرابریهای گسترده ارتجاعی، مذهبی و عصرحجری قرار دارند، است. و با قاطعیت علیه این تبعیضات و نابرابری ها به مبارزه میپردازد.

کارگری خپه، افشاگر تمام سیستم های چپ سنتی افغانستان، چه در حکومت و یا در اپوزیسیون، چپی که هیچگاهی هدف و نظامش، نظروپراتیکش با فراهم آوری آزادی، برابری، عدالت اجتماعی و رفاه به انسان زحمتکش، خوانائی نداشت و طی تجربهء بالنسبه طولانی و تلخ تاریخی همچنان به اثبات رسید که آن طیف و گسترهء چپ به صورت واقعی و ملموس همه چیز را با خود حمل میکردند و به بار آوردند جزء ارائه آزادی، خوشبختی، برابری، عدالت اجتماعی و رفاه به انسان افغانستان. کارگری خپه ماهیت اجتماعی، سیاسی و طبقاتی آن سیستم های چپ سنتی و ظهور و نزول تاریخی، سیاسی آنها

رابه نقد میکشد. کارگری خپه همراه با عصرجدید در حالیکه پرچم سوسیالیزم کارگری را شجاعانه برمی افرازد، تمام دستگاه ها و صنعت مذهب را که بزرگترین قربانی و باج را طی تاریخ از مردم افغانستان در ربوده اند، افشاء می نماید و سنگر ژورنالیستیکی نیرومند سوسیالیستی برای افشای پیگیر مذهب سیاسی و جنایات بیشمار آن شده و بر مبنای ماتریالیزم پراتیک اشاعه گر سیستم لائیک در جامعه میباشد.

کارگری خپه، همانطوریکه پیوند و همبستگی کارگران و زحمتکشان افغانستان را بدون همبستگی و پیوند با تمام کارگران و زحمتکشان جهان ناقص، معیوب و غیر سوسیالیستی میداند، همواردرفش این همبستگی را با تمامی کارگران جهان، احزاب، گروه ها و نهادهای چپ و سوسیالیستی در اهتزاز نگه میدارد و به کار مشترک کمونیستی، انترنسیونالیستی ادامه میدهد.

تول تاریخ، د طبقاتی مبارزی
تاریخ دی، د زبیبناک گرو او
زبیبناک شوونکو طبقو ترمنخ،
دمحکومو او حاکمو طبقو
ترمنخ، دتولنی دتکامل په
مختلفو پړاونوکی او هم دا چی
دغه مبارزه هغه خای ته رسیدلی
ده چی زبیبناک شوونکی او ستم
شوونکی طبقه (کارگره طبقه) نور
نشی کولای زبیبناک گری
او ستمگری طبقی (پانگه والی)
جغ نه خلاصی و مومی مگر
داچی په عین حال کی توله تپولنه
دتل لپاره د زبیبناک او ستم
له قید نه ورنغوری.

تو هم

ظاهر اطهری

درخت به برگ گفت
"- چه زمستان بلند
کی بهار می رسد؟
من
برهنه ام!"

چشمه به آب گفت:
"- بهار می رسد
برخیز!
من
تشنه ام!"

پرنده با باد خواند:
"- بهار آمده
بهار!

آشیانی از آواز
در تاب برگ تاک،
بال کشودن با یار زیبا
در آسمان آبی،
تن شستن در چشمه پاک...
آه!"

و

پرید

.....

دستی

به ماشه رفت

گلوی چشمه

خون شد

پرنده

یخزد

به محض که از پناهگاه بیرون شد
شانه درخت زیر

بار

- آتش!

خم

و

سهم برگ

آوارگی

گردون شد!

تشکل به نیروی خویش و سازماندهی عملی آن بدون اجازه دولت و کارفرما را به نمایش گذاشتند؛ با استفاده از حربۀ اعتصاب و رودرروئی مستقیم با دولت و عوامل سرکوب آن، جسارت و ظرفیت مبارزاتی خود را عیان کردند؛ آنها بغض های فرو خورده و کینه و نفرت را به آگاهی مبدل می کنند و همانگونه که خود اعلام کرده اند در پی راههای دیگری برای ادامه مبارزه خواهند بود. بدون تردید فعالین جنبش کارگری و سوسیالیستی، و مردم آزادیخواه نیز که اینبار قاطعانه از کارگران اعتصابی واحد حمایت کردند بدنبال راههای موثرتری برای دفاع از اعتصابات کارگری خواهند بود. فعالین جنبش کارگری خود را با خانواده های کارگران بازداشت شده همبسته می دانند و برای آزادی کارگران دستگیر شده مبارزه خواهند کرد. ما نیز در این راه با تمام توان خواهیم کوشید.

کمیته اجرائی اتحاد سوسیالیستی کارگری
ده بهمن ۸۴

ادامه: مذهب، ترویج کننده...

غاده جمشیر: که به آنها حق داده که مرا به ارتداد متهم کنند؟
نطاق: که به شما حق داده...
غاده جمشیر: چه؟ آنها می تواند داخل قلب من شوند...
نطاق: آنها می گویند...
غاده جمشیر: آنها می گویند که آیا من عبادت می کنم یا نه؟ یا شاید بخاطر این است که من چادر نمی پوشم
نطاق: خوب، تو هیچ نگران نیستی. این اتهام هیچ تاثیری روی تو نمی گذارد؟
غاده جمشیر: این کوچکترین نگرانی برای من نیست. کاملاً!

منبع:

<http://memritv.org/Transcript.asp?P1=978>

کارگری خپه بدین وسیله با قاطعیت یورش سبعانه رژیم اسلامی سرمایه به کارگران مبارز شرکت واحد را محکوم نموده و از مبارزات برحق جنبش کارگری ایران و در این مورد رفقای کارگر شرکت واحد اعلام حمایت می نماید.

کارگران واحد کمر راست خواهند کرد

عوامل رژیم اسلامی با یورش وحشیانه به کارگران شرکت واحد در هشتم بهمن، برگ سیاه دیگری بر کارنامه سراسر ننگین خود علیه جنبش کارگری افزودند. با سرکوب هشتم بهمن، جنبش کارگری ایران یکی از تاریکترین روزهای خود را با بغضی در گلو و نفرتی بی پایان نسبت به رژیم اسلامی سپری کرد تا راه به آینده ای روشن و تابناک را بگشاید. در جریان حمله نیروهای اطلاعاتی، سپاه ارتجاع، اوباشان بسیج و چاقوکشان شورای اسلامی که از نیمه های شب به خانه های فعالین اعتصاب آغاز شد، صدها کارگر شرکت واحد کتک خوردند و دستگیر شدند، همسرانشان همراه با کودکان خردسالشان به گروگان گرفته شدند و وسائل اندک خانه هایشان تخریب شد. کارگرانی که از این یورش شبانه جان سالم بدر بردند بخشی در محل کار دستگیر و بقیه تحت پیگرد مزدوران امنیتی رژیم قرار گرفتند و در سطح شهر سرگردان شدند. این سرکوب وحشیانه که نه تنها دوم خردادها بلکه حتی سایت ملی - مذهبی ها هم از درج اخبار آن خودداری کردند، نقطه اوج کوششهای چند روزه مزدوران رژیم برای مقابله با شروع اعتصابی بود که از مدتها قبل موعود آن توسط سندیکای کارگران شرکت واحد تعیین و اعلام شده بود.

کارگران شرکت واحد در جریان مبارزات چند ماهه خویش تشکل یابی کارگری را از حق و ضرورت به عمل تبدیل کردند، و آمادگی جنبش کارگری ایران برای ایجاد